

تعلیم و تربیت

شماره ۱

فروردین ماه ۱۳۱۶

سال هفتم

نگارش: آقای کاظم زاده ایرانشهر

قانون علیت و تطبیق آن در فن تربیت

« همه تغییرات عالم از روی قانون ارتباط »

« علت با معلول حاصل میشود »

« کانت »

یکی از قوانینی که شناختن آن برای فهمیدن معنی و جریان قانون تکامل

لازم است قانون علیت^۱ است

بموجب این قانون هیچ چیز و هیچ حالی در عالم بدون علت وجود

پیدا نمیکند و حتماً باید علتی داشته باشد یعنی هیچ حادثه ای در این عالم تعیین و

شهادت بدون يك علت نمیتواند حدوث و ظهور بهم رساند و هیچ اثری بدون يك

مؤثر نمیتواند بوجود بیاید.

فیلسوف آلمانی شوینهاور این علت را سه قسم منقسم ساخته و آنرا در

موجودات غیر عضوی بنام سبب^۲ و در موجودات عضوی بنام تنبه و هیجان^۳ ودر حیوان و انسان بنام محرك^۴ نامیده است.

در نظر من این تقسیم فقط ظاهری است و تنها اختلاف کلمه و تعبیر را

نشان میدهد چه در همه موجودات يك عامل واحد مؤثر است و خواه آنرا

Ursache - ۲

Causalité - ۱

Motiv - ۴

1 1 7 - ۲

باین و یا بآن کلمه تعبیر کنیم یکسان است و بنا بر این کلمه علت و یا سبب شامل هر سه طبقه مذکور در فوق میتواند شد.

این قانون علت در سه شکل و باصفت در همه چیز و همه جا ظاهر میکند و برای شناختن آن و حاصل کردن یقین بوجود و تاثیرات آن باید سه نکته را همیشه در نظر بگیریم:

اول - هر چیز که معلول است در عین حال خودش نیز علتی میشود برای يك معلول تازه مثلا گرسنگی سبب میشود برای جستجوی خوراك و این جستجو که معلول است علت میشود برای کار کردن و زحمت کشیدن و این یکی علت میشود برای الفت گرفتن با مردم و این یکی علت میشود برای شناختن مردم و این یکی علت میشود برای رعایت حقوق مردم و اظهار محبت در باره ایشان و غیره.

همچنین گرمی آفتاب سبب بخار شدن آب دریاها میشود و این تبخیر سبب تشکیل ابرها و این یکی سبب آمدن باران و این یکی سبب سبزی و خرمی زمین و روئیدن نباتات و حبوبات و اینهم سبب نشو و نماي حیوانات و انسانها و همچنین الی مالانهایه تا برسد بآن سبب و مؤثر حقیقی ازلی که سبب ساز همه سیبهاست بدینقرار جهان و هر چه در آنست و هر چه در آن حادث میشود و خواهد شد مانند زنجیری است و علتها حلقه های آن هستند که تمام موجودات و حادثات عالم را با هم مربوط میسازند و مسئول همدیگر قرار میدهند.

بنا بر این همه مخلوقات و کاینات و همه ذرات عالم بایک رشته پاره نشدنی با هم پیوسته و مربوطند و در خیر و شر و خوش بختی و بدبختی و در شادی و غم و در اعمال و افکار با هم شریک و مسئولند. خواه این حقیقت را بدانند و خواه ندانند و خواه آنرا بخواهند و یا نخواهند یعنی بدان عمل کنند و یا نکنند.

درینصورت هر موجودی بوسیله اعمال و حرکات و افکار و حسیات خود در مردم هزاران حلقه های تازه باین زنجیر علت و معلول علاوه میکند بدون آنکه از این حقیقت و مسئولیت خود در آفتاب خبری داشته و بوئی برده باشد جمادات و نباتات و حیوانات در ندانستن این حقیقت معذورند چونکه ایشان

دارای قوه تفکر و تعقل و اراده آزاد نیستند و راه شناختن این حقایق برایشان بسته است و بدان هم مکلف نمی باشند اما انسان در جهل خود ازین حقیقت معذور نیست بلکه مسؤل است زیرا نه راه معرفت بروی او باز است و مکلف ب جستجوی و عمل کردن آن میباشد و هر که از روی راستی حقیقت را بجوید عنایت خدائی او را نوحید و بی بهره نمی گذارد.

اگر اکثریت مردم همین يك حقیقت را می فهمیدند و پی بمسئولیت مشترك خود میبردند و بروفق آن رفتار میکردند بدبختی از روی زمین برداشته میشد. لیکن بدبختانه هنوز تاریکی جهالت آنقدر غلیظ است که نور معرفت و حقیقت نمیتواند بدلهای مردم این زمان نفوذ کند و آنها را روشن سازد.

اغلب مردم تصور میکنند که فکر های بد و یلید ایشان تا آندیقیقه که از قوه بفعل نیامده یعنی بوسیله سخن و یا عمل جامه فعلیت پوشیده و در عالم خارجی بظهور نرسیده است تولید اثر و نتیجه نمیکند، زهی فکر باطل و زهی جهالت تاریک ولی شخص مربی باید بفهمد که قوه فکر یکی از بزرگترین و قادر ترین قوای آفریننده است که در نهاد روح انسانی بودیعه گذاشته شده است و اگر این قوه بوسیله کلام و یا عمل هم صورت فعلیت پیدا نکند باز بمحض تولد خود در ذهن دارای قوت و قدرت فوق العاده میباشد یعنی از قدرت آن چیزی نمی گاهد بلکه امواج آن در محیط معنوی یا فکری عالم پراکنده میشود و با امواج افکار همجنس خود امتزاج نموده بر قوت خود میافزاید و بقلب و دماغ مردمان دیگری که یارای قبول و اجرای آن افکار هستند نفوذ کرده آنها را بفعل آوردن معنا و مقصد خود و امیدارند یکی از اسباب بر آورده شدن آرزو و حاجات همین انتشار و فعلیت قوای فکری و اراده عقلی و اشتیاق قلبی انسان است.

بسیاری از امور عالم در تحت تاثیر افکار قوی و شدید مردان متفکر و با اراده بظهور میرسد، بطوریکه امواج افکار ایشان مانند برق و یا تیر در محیط اجتماعی ایشان پراکنده میشوند، و دماغها و قلبهای مردم را استیلا و تسخیر نموده ایشانرا بقبول و پیروی آن فکار و ادار و مجبور میکنند. انقلابات بزرگ سیاسی و دینی و غیره

همیشه در زیر نفوذ قاهر و قادر اینگونه رجال متفکر و با عزم و فدا کار بعمل آمده است و امروز هم سر نوشت همه ملتها در دست اینگونه مردان بزرگ و فکور میباشد این حقیقت را باید شخص مربی پیوسته در نظر داشته باشد زیرا که تاثیر افکار محیط در آموزشگاه و مخصوصا در باغچه بچگان و پرورشگاههای ابتدائی بی اندازه بزرگ و مهم است چه از یکطرف ذهن و مغز بچگان مانند شیشه عکاسی بسیار حساس و پذیرای صورتهای خارجی است و از طرف دیگر نیز بجهت کمال نیافتن قوه تمیز و تعقل و نبودن قوه محاکمه هر چه بمرکز مغز بچگان انتقال یابد و در آنجا جای گیرد بهتر و زودتر ریشه میندواند و پایدار میماند چنانکه گفته اند: علم در بچگی مانند نقش بر سنگ است.

فیلسوف انگلیسی داوید هیوم میگوید:

« همه آن رایها و فکرها که در باره اشیاء در بچگی حاصل و بدان عادت مینماید آنقدر در ما ریشه میدوانند که با وجود همه وسایل که عقل و تجربه بعد ها بدست ما میدهد باز هم از کندن ریشه آنها عاجز میمانیم.»

بنا بر این نه تنها اعمال و گفتگوها و بلکه اندیشهها و تصورهای و خیالهای شخصی مربی و آموزگار و سایر مردم که در اطراف بچه هستند تاثیر بزرگی در تکامل قوای دماغی و احساسات و عواطف قلبی او دارد و بدینجهت باید از داشتن و پروردن افکار زشت و منفی احتراز نمود.

اغلب مردم که در نزد بچهها حرفهای ناشایست و مخالف اخلاق و ادب میزنند و تصور میکنند که بچه نمیفهمد و تاثیری در وی نمیتواند داشته باشد بخطا میروند این حرفها بوسیله گوش بچه نفوذ بمغز و مرکز قوه حافظه نموده در آنجا خطوطی تشکیل داده و محفوظ میمانند و بدین طریق يك زمینه مستعدی برای مفهوم آن حرفها حاضر و آماده میکنند تا بعدها پس از چند سال همینکه آن حرفها را دوباره شنید و یا خواند فوری انعکاس و جاذبه در مغز او حاصل میشود و آن کلمات محفوظه را بیدار میکند و استعداد او را در قبول و اجرای مضمون و محتویات آن کلمات آسان تر و تند تر میسازد.

لیکن چنانکه گفتیم نه تنها اعمال و حرفهای اشخاصی که در اطراف بچه ها و با او در تماس هستند بلکه افکار و خیالات ایشان نیز بی تاثیر در ذهن و مغز و حافظه بچه و بدانوسیله بدون دخالت و نفوذ در زندگی آینده و سر نوشت او نمی مانند.

ازینجا میتوان با اهمیت فن تربیت و بمسئولیت بزرگ پدر و مادر و اعضای خانواده و مربی و آموزگار در مقابل بچه ها پی برد. این موضوع مهم دایره بسیار وسیعی دارد که برای تدقیق و شرح آن کتابی جداگانه لازم است و درینجا بهمین چند نکته اکتفا باید کنیم^۱

پس ثابت شد که هر چیزی و هر حرکت و فکری علت و یا مؤثر یک چیز و یک حرکت و فکر تازه میشود و این یکی هم بنوبت خود چیز دیگر و حرکت و فکر دیگر تولید میکند تا بعدی که برای آن پایانی نیست. از روی این حقیقت باید قبول و تصدیق کرد که در اینعالم جایی برای تضاد و اتفاق نیست یعنی آنچه مردم تضاد و اتفاق مینامند آنهم علتی دارد و تابع قوانین محکم طبیعت و خلقت است و بنا بر این میتوان گفت که تضاد و یا اتفاق حادثه است که عقل بشر هنوز قانون آنرا نمیداند و هنوز پی بعلت حقیقی آن نمیتواند برد.

پس هر چیز و هر حادثه و هر فکر در عین حال هم علت و هم معلول یعنی هم مؤثر و هم اثر است. بدین ترتیب دامنه علتها دراز میشود تا برسد بمقام مشیت خداوندی که آن علت همه علتها است ولی خودش معلول نیست چنانکه در حدیث وارد است که خداوند عالم را با مشیت خود ایجاد کرد و مشیت را هم بنفس مشیت^۲ پس اوست مؤثر همه اثرها و مسبب همه سببها و علت اصلی همه علتها.

۱ - برای تفصیل درین باب رجوع شود بمقاله های نگارنده در مجله ایرانشهر و بمقاله هایی که در جریده کوشش تهران زیر عنوان « قوه فکر و معجزات آن » چاپ شده و همچنین بکتاب تداوی روحی تالیف نگارنده که در اصفهان در سال ۱۳۱۳ بار دوم از طرف اداره روزنامه اخگر چاپ شده است.

۲ - ان الله خلق العالم بمشیتة والمشیتة بنفسها .

دوم - فاصله در میان علت و معلول میتواند از يك چشم زدن تا ابد آلاباد امتداد پیدا کند. بعضی علتها هست که تاثیر آنها آنی و فوری است یعنی در همان آن حدوث علت ظاهر میشود و معلول هم بوجود میآید و بعضی دیگر بفاصله چند ثانیه و یا چند دقیقه و یا چند ساعت و یا چند روز و ماه و سال و قرن و بلکه میلیونها سال طول میتواند کشید.

اینحال را در همه حوادث طبیعت باسانی میتوانیم ملاحظه و مشاهده کنیم چنانکه بعض حیوانات هستند که توالد آنها در چند ثانیه حاصل میشود و علت و معلول پشت سر هم وجود پیدا میکنند و در برخی دیگر چند ساعت و یا چند روز و یا چند ماه طول میکشند. در نباتات و گلهای و درختها هم اینطور است یعنی فعل نشوونمای آنها مانند سبز شدن و غنچه در آوردن و میوه دادن در اوقات بسیار مختلف در امتداد بعمل می آید چنانکه بعضی گلهای و درختها فقط در چند سال یکبار گل و میوه میدهند.

پاره مواد هست که تاثیر آنها در بدن انسان فوری است مانند تاثیر انواع زهرها و مکيفات و مشروبهای الکلی و غیره و پاره مواد دیگر هست که پس از چند ساعت و یا روز و ماه و بلکه پس از چند سال تاثیر خود را می بخشند چنانکه در فن طبابت معلوم و ثابت است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و همچنین بعضی امراض هست که علت اصلی آنها در بدن سالها در حال اختفا و کمون میماند چونکه زمینه و بنیه قابل پرورش تخم آنها نبوده است و پس از مدت مدیدی تاثیر خود را نشان میدهند.

در معنویات و معقولات نیز این قانون حکم قطعی خود را اجرا میکند. بعضی افکار هست که سالها لازم دارد تا نتیجه و تاثیرات خود را ظاهر سازند مسئله توارث صفات و اخلاق و امراض و طبایع از اجداد که در فن طبابت فصلی مشروح دارد بهترین دلیلی است برای مخفی ماندن علتها در ظرف قرنهای دراز.

اگر علمای مادیون بوجود مستقل يك روح یا نفس ناطقه قائل میشدند

آنوقت میتوانستند بفهمند که نفس انسانی یارۀ صفات و اخلاق و طبیعت راهم از عالم حیوان که آنرا در ظرف میلیونها سال طی نموده با خود همراه آورده است و آنوقت حل بسیاری از مسائل و اسرار حیات که امروز برای ایشان پوشیده است آسان میشد و در تاریکی قدم نمی زدند.

و نیز علم هیئت ثابت کرده است که نور بعضی از ستاره ها پس از قرنها و بلکه میلیونها سال بمحیط زمین ما میرسد و درینجا تولید آثاری میکند. بدینتقرار پیدا کردن رابطه میان علت و معلول یکی از بزرگترین و سخت ترین مسائل و وظایف مرد متفکر و دانشمند محقق میباشد، چنانکه برای طبیب نیز تشخیص علت مرض نخستین و مهمترین وظیفه است.

بعقیده من میزان درجه علم و معرفت در میان مردم باید همین قدرت ربط دادن میان حادثات عالم و علل اصلی آنها باشد یعنی هر که بیشتر از دیگران قادر شود که کشف قوانین خلقت نماید ورشته هائی را که حادثات عالم را بعلت های اصلی آنها مربوط می سازد پیدا کند و درک نماید مقام علمی او نیز بهماندرجه بالاتر از دیگران خواهد بود.

این مسئله یعنی کوشیدن بکشف قوانین و بدرك حقایق و علل امور و شئون عالم که انسان جزو اعظم و اکمل آنست بایستی مبنای همه علوم و فنون مادی و مخصوصا فن روانشناسی شناخته شود.

بموجب این قانون هیچ حادثه در عالم نیست که ظهور آنرا بیک قانون و بیک علت نتوان مربوط ساخت فقط بکوسعت بی نهایت نظر و يك قوه ادراك بحدود که همه عالم کون و فساد را بتواند یکباره و در يك آن احاطه نماید لازم است تا علل حقیقی همه حادثات را که شاید کرور ها سال پیش تولد یافته و امروز تاثیرات خود را بروز میدهند دریابد. البته بموجب قانون ازلی تکامل که محور عالم بخلقت است بکروزی انسان باین مقام بلند علم و معرفت جهان بین خواهد رسید.

هنوز نوع بشر آنقدر ها تکامل پیدا نکرده که عقل او حایز بایندرجه

بلند علمی شود یعنی کوه قاف حقایق و اسرار طبیعت را باقوه فهم و درک خود بشکافد و خزاین آنرا تماحب نماید زیرا که عقل او هنوز یابسته بزنجیر منطق و حواس و شعور غریزی و سایر قوه‌ها است که باوجود خدمتی که بجا می‌آورند بخودی خود ناقص و خطا کارند. بدینجهت برای کشف حقایق بزرگ و اسرار نهانی عالم خلقت و هدایت مردم در شاهرآ علم و معرفت و کمال عطایای الهام و وحی همیشه از طرف خداوند لازم میباشد. وحی يك فيض الهی است که از منبع علم ازلی نبعان نموده دل‌های بعضی از تشنگان معرفت و حقیقت را سیراب می‌سازد تا ایشان نیز بنوبت خود قطارانی چند از آن شراب لایزالی بکام تشنه دلان و پیادگان وادی حقیقت بریزند چنانکه مولوی گفته است.

پیش از آن کاندز جهان نام می‌و انگور بود

از شراب لایزالی جان ما مخمور بود

ما بیفداد جهان داد انا الحق می‌زدیم

پیش از آن کاین گینو دار و نکه منصور بود

فیلسوف آلمانی لینگ در باره وحی میگوید:

« وحی يك چیزی نیست که دوره آن تمام شده و بکمال رسیده باشد بلکه چیزی است که تا ابد جاری است و همیشه در تگون میباشد و يك تکامل بینهایت است و يك کلمه طریقه تربیت بشر است.»

دانشمند انگلیسی ما کس مولر - آکفورد نیز میگوید:

« ما نباید فراموش کنیم که مصد قترین وحی‌ها - که همیشه در طرز بشری و از طرف يك انسان باید بما برسد حقیقت را بوجود نمی‌آورد بلکه این حقیقت محسوس در اعماق قلب است که وحی را بوجود می‌آورد.»

پرواضح است که بموجب قانون علیت همه مصائب بشری نیز خواه فردی و خواه اجتماعی علت‌هایی دارد که بعضی از آنها ظاهر و بعضی مخفی است چنانکه در امراض انسانی نیز چنین است. درباره ازحادثات و مصایب رابطه میان علت و معلول را بآسانی میتوان پیدا

کرد ولی در اکثر مصایب این علتها آنقدر عمیق و زمان حدوث آنها باندازه دورست که بسختی پی بریشه آنها توان برد و حتی در اکثر اوقات بر حسب نقصان علم امروزی اصلا آن علتها را نمیتوان پیدا کرد.

چون علوم مادی که فن طبابت نیز جزو آنهاست عقیده بوجود يك روح مستقل که عامل و مدبر حقیقی امور بدن است ندارد و بنا بر آن قوانین روحی را هم که در چگونگی تشکل عضوی و استعداد های فطری و ارثی انسان نفوذ کلی دارند نمی شناسد این است که نمیتواند علت همه امراض و حالات گوناگون بدن انسانی را پیدا کند کجا مانده که علل مصایب بشر را.

لیکن این عجز امروزی علوم و فنون از درك علت حادثات طبیعی و امراض و انقلابات و مصایب شخصی و نوعی بهیچوجه دلیل بر عدم وجود علت نمیتواند شد لکن تنها دلالت بر نقص علم و ضعف عقل و فقدان بصیرت کامل و بعبارت دیگر بریاز نشدن دیدگان باطن بشر میکند.

تنها مردان خدا که شهسواران میدان حقیقت و معرفت هستند و دیده دل ایشان بانور علم لدنی بینا گشته است میتوانند از پس پرده غیب آن عالم مؤثرات را که علت های همه حادثات در آنجا موجود است به بینند و پی بوجود علل حقیقی ظهورات جهان ببرند و بکلام لو کشف الغطا گویا شوند.

چنانکه تاریخ نشان میدهد انبیاء و اولیاء و بعضی از عرفای بزرگ دارای بسی از اسرار علوم باطنی و آگاه بر علل حادثات عالم بوده اند ولی بموجب همین قانون تکامل که در صدد تدقیق آن هستیم ناچار و مجبور و بلکه مأمور بودند که اسرار حقایق را بهر نااهلی فاش نکنند و بقول عارف بینا دل اسلام حسن بصری شریفی را که برای فیلان ساخته شده بگلولی مورچگان نریزند.

امروز که دایره علوم و فنون و فلسفه و کشفیات و اختراعات در مهد تمدن کنونی بدرجه حیرت بخش وسعت پیدا کرده باز هم اذهان و عقول مردم استعداد شنیدن و درك بسیاری از حقایق علوم باطنی را کسب ننموده است.

یکی از مهمترین مسائلی که فکر بشر را تا کنون بخود مشغول داشته و هنوز کسی از علمای مغرب زمین و بخصوص علمای ماده پرست صورت حلی برای آن پیدا نکرده است همانا مسئله مصایب بشری است چنانکه می بینیم هزارها مردم و حتی مردمان پاکدل و خیر خواه و متدین و دارای مکارم اخلاق گرفتار انواع مصایب دلخراش میشوند که در ظاهر بهیچوجه علتی و استحقاقی برای آنها پیدا نیست، اینگونه مصایب علاوه بر اینکه ظاهراً با عدالت و رحمت خدائی ابداً وفق می دهد مخالف قانون علیت که جریان آنرا شرح دادم بنظر میآید در صورتی که چنین نیست و این قانون هیچ جا و هرگز استثنا قبول نمیکند، فقط حرف در کوتاهی نظر و نقص علوم و فنون و فلسفه کنونی است که نمیتوانند علل حقیقی این مصایب را پیدا و اعلام کنند ولی باید بیقین دانست که همه مصایب عالم و آدم علت های مخصوص دارد و رحمت و عدالت خدائی در مقابل آنها هرگز سکنه دار نمیشود و خلل نمی پذیرد!

در نظر من تا روزی که علماء مادیون غرب وجود روح مستقل و عالم ارواح را چنانکه فیثاغورث و سقراط و افلاطون و ارسطو و بسیاری از فلاسفه قدیم و بعضی از دانشمندان قرون اخیر نیز بدان قائل بودند قبول نکنند و حیات انسان را عبارت از همین چند روزه توقف درین توده خاک بدانند و رجعت ارواح را بروی زمین برای تکمیل نفس خود و برای چیدن ثمره اعمال گذشته خویش یکی از قوانین لایتغیر طبیعت نشمارند هرگز بمسئله آلام و مصایب بشری و هزاران مسائل غامضه حیات حلی و جوابی که عقل مرد متفکر را قانع کند پیدا نخواهند نمود،
(بقیه دارد)

۱ - برای تفصیل درین باب رجوع شود برساله آلمانی نگارنده :

Die Ursachen des Leides

Verlag Nollmann, Zurich